قرآن در روزگار نو!

مجلّهٔ «**فراراه**» برای مصاحبه با چند تن از قرآن‌پژوهان، پرسشهایی را فراهم آورده است که در خور أهمّیّت و تأمّل‌اند. صاحب این قلم که توفیق شرکت در آن مصاحبه را نداشت به «پاسخِ نوشتاری» روی آورد و با اذعان به اینکه همهٔ آن سؤالات را در خلال یک مقاله نتوان جواب گفت، به بحث از اوّلین پرسش پرداخت:

صورت سؤال چنین است:

«قرآن حدود ۱/۵ هزارهٔ قبل نازل شده است. جهان و جامعهٔ امروزی نسبت به گذشته، تحوّلات و تفاوتهای بنیانی فراوانی پیدا کرده است. بازگشت به قرآن چگونه می‌تواند پاسخگوی جدّی مشکلات و مسائل امروزی باشد؟ پس چه نیازی به قرآن هست و چه انتظاری ازآن می‌رود؟»

پیش از هر چیز باید به تحلیل پرسش مزبور بپردازیم و اجزای آن را در پیوند با قرآن کریم بررسی نماییم و هرکدام را به نوبهٔ خود مورد بحث قراردهیم. بنابراین می‌پرسیم: آیا تحوّلات و تفاوتهایی که در جهان و جامعهٔ امروزی پدید آمده است با کدامین بخش از آموزه‌های قرآنی تعارض دارد؟ **قرآن مجید** از **ایمان به خداوند، ایمان به رستاخیز، ایمان به وحی پیامبران، امور اخلاقی، احکام حقوقی** و... سخن می‌گوید، تحوّلات اجتماعی کدام بخش از این تعالیم را نفی می‌نماید؟!

اگر ادّعا شود که گذشت زمان، موجب انکار «**مبدأ جهان**» شده است، این ادّعا پذیرفته نیست. به ویژه که قرآن کریم در اثبات آفریدگار گیتی، روش فلاسفهٔ قدیم را دنبال نمی‌کند و از مباحث انتزاعی مانند **مفهومِ وجود و أصالت وجود** و **تشکیکِ وجود** و **ممکن الوجود** و **واجب الوجود** و... که حکیمان سَلَف به بحث از آنها سرگرم بودند، سخن به میان نمی‌آورد تا بتوان گفت که فلسفهٔ جدید رخنه در ارکان این مباحث افکنده است! قرآن نشانه‌های علم و قدرت را در طبیعت ارائه می‌دهد و ادّعا دارد که در جهان محسوس، تدبیری حکیمانه بکار رفته است. سپس از مخالفان خود (مشرکان) می‌پرسد: مَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ؟ (یونس /۳۱) «تدبیر کنندهٔ این امور کیست؟». چنین روشی که پایهٔ الاهیّات قرآنی به شمار می‌رود، امری نیست که طبیعت شناسیِ نوین، آن را انکار کند و گذشت روزگاران از اهمّیّتش بکاهد بلکه هر پرده‌ای که از ظواهر طبیعت برداشته می‌شود و نظم پیچیده تری در باطن آن مشاهده می‌گردد، اعتبار این دلالت افزایش می‌یابد. در میان فیلسوفان غرب **اِمانوئِل کانت**، برجسته ترین نقّادی است که به براهین وجود خداوند ایراد گرفته أمّا همین کانت در برابر «**برهان علّتِ غائی**» که از نظم و هدفداری در طبیعت مایه می‌گیرد، سرِ تعظیم فرود آورده و می‌نویسد:

«جهان چنان صحنهٔ پهناوری از تنوّع و نظم و هماهنگی و هدفیابی و زیبایی است که با وجود معرفت اندکی که آدمی توانسته است از آن تحصیل کند، در برابر این‌همه عجایب شگرف، هر زبانی قوّت تعبیر و بیان، و هر عددی نیروی اندازه‌گیری، و حتّی عقل ما حدود خود را از دست می‌دهد تا آنجا که غرق شگفتی می‌شویم و به سکوت احترام آمیز می‌پردازیم و از این راه فکر ما اوج می‌گیرد و خود را با قطعی‌ترین ایمان، به مقام معرفت آفرینندهٔ جهان نائل می‌سازد.» (مبانی فلسفه، از دکتر علی اکبر سیاسی، ص ٤٩١)

نابغهٔ فیزیک در جهان نو، **آلبرت اَینشتاین** نیز دربارهٔ تجلّی خداوند در هر جزء از نظام شگفت انگیز و مدبّرانهٔ طبیعت می‌نویسد: «**مذهب من تکریم جوهر أعلای بی‌حدّ و انتهایی است که در جزئی‌ترین چیزی که ما با عقل ناچیز و ضعیف خود درک می‌کنیم تجلّی می‌کند. آنچه من از خدا تصوّر می‌کنم همین علم یقین به وجود یک نیروی عاقلهٔ بالاتر از خیال و قیاس و گمان و وَهم است که در دنیای بیرون از فهم ما مشهود است.**» (جهان و انیشتاین، از لینکلن بارنت، ترجمهٔ احمد بیرشک، ص ١٢٣).

شما این دو گفتار را در برابر دو آیه از قرآن کریم (که حدود ١/٥ هزارهٔ قبل، در میان قومی دور از تمدّن و فرهنگ نازل شده است) قرار دهید و ملاحظه کنید که آیا حکمت و دانش نوین، با قرآنِ مُبین هیچ تعارضی دارد؟ در آن دو آیهٔ قرآنی چنین می‌خوانیم:

﴿مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ ٱلرَّحْمَـٰنِ مِن تَفَـٰوُتٍ ۖ فَٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ثُمَّ ٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ ٱلْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾ (المُلک /٣و٤)

«در آفرینش (خدای) بخشنده هیچ نابسامانی نمی‌بینی، پس به هر سوچشم بگردان، آیا هیچ خللی ملاحظه می‌کنی؟ سپس بار دیگر به هرسو چشم بگردان، دیدگانت خسته و وامانده (از یافتن نابسامانی در نظام جهان) به سوی تو بازمی‌گردد.»

أمّا دربارهٔ آنچه قرآن کریم از پایان عمر دنیا و ویرانی عالم پیشگویی نموده است، اگر به آثاری که فیزیکدانهای روزگار ما در این‌باره نگاشته اند نظر افکنیم، درخواهیم یافت که قرآن مجید، سخنانی در هزارهٔ پیشین گفته است که امروز، دانشمندان و نوابغ علوم بدان رسیده اند. به عنوان نمونه نگاهی به کتاب: «**پیدایش و مرگ خورشید**» اثر **ژرژ گاموف**، مفهوم و معنای إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ را به صورت علمی برای ما توضیح می‌دهد (البتّه زوال خورشید، نمایشگر زوال منظومهٔ شمسی خواهد بود)

و این درحالی است که فیلسوفان قدیم: «خَرق و اِلتیام در افلاک و اجرام سماوی» را امری محال می-انگاشتند و جهان را پایان ناپذیر تصوّر می‌کردند!

قرآن پس از شرح ویرانی عالم، برپاییِ جهان تازه‌ای را نوید می‌دهد و از «روزی که زمین و آسمانها به زمین و آسمانهای دیگر تبدیل می‌شوند» سخن می‌گوید:

يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمَـٰوَٰتُ (ابراهیم/۴۸)

که درآنجا انسان به پاداش و کیفر نیکی‌ها و بدی های خود خواهد پیوست، زیرا که قرآن مجید ادّعا دارد جهان و انسان بی‌هدف و به باطل ساخته نشده اند و سرانجام به مقصود غایی و منزلگاه نهایی خود خواهند رسید:

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَـٰطِلًا (ص/۲۷)

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَـٰكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (المؤمنون/۱۱۵)

آیا این نوید قرآنی که برپایهٔ نظام طبیعت و حرکت آن به سوی غایت خود استوار است مسئله ای شمرده می‌شود که علوم تازه و آزمایشگاههای جدید می‌توانند آن را باطل کنند؟ یا حدّاکثر در برابر آن سکوت خواهند نمود؟

أمّا دربارهٔ مسئلهٔ الهام و وحی، باید عرض کنم که باز هم راه قرآن از راهی که فیلسوفان کهن رفته اند و دنیای متحوّل، آن را انکار می‌نماید کاملاً جداست. فلاسفهٔ قدیم چنین می‌پنداشته اند که اجرام آسمانی و افلاک سماوی، دارای «**نفوس روحانی**» هستند و از امور عالم عنصری آگاهی دارند و «**نفوس مستعدّه**» می‌توانند در خواب یا بیداری با آنها ارتباط پیدا کنند و از این راه به معرفت کائنات نائل شوند چنانکه ابن سینا به پیروی از فلاسفهٔ مَشّاء، بر همین رأی رفته است و مثلاً در کتاب «**المَبدءُ و المعاد**» می‌نویسد:

فأمَّا السَّبَبُ فِی مَعرِفةِ الکائناتِ فَاتِّصالُ النَّفسِ الإنسانیَّة بِنُفُوس الأجرامِ السَّماوِیَّة الَّتِی بانَ لَنا أنَّها عالِمَةٌ بِما یَجرِی فِی العالَمِ العُنصُرِیّ! (المَبدَء و المعاد، ص ۱۱۷).

یعنی: «کائنات بدان سبب شناخته می‌شوند که روان انسان با نفوس اجرام آسمانی پیوند می‌یابد و برای ما پیش از این روشن شد که اجرام مزبور از آنچه در جهان عنصری می‌گذرد آگاه هستند»!

البتّه این پندارها در روزگار ما باطل شده است و دانشمندان جدید به «**نفوس فَلَکیّه**» عقیده ندارند و خورشید و ماه و ستارگان را اجرام زنده و آگاه (از احوال بشر و حوادث روزگار) نمی‌دانند

تا چه رسد به آنکه اشیاء مزبور را منشأ وحی و الهام بشمار آورند! با اینهمه دانش نو، اموری چون «**هُشیاری برتر**» و «**روشن بینی**» و «**الهام رؤیا**» و امثال اینهارا انکار نمی‌کند بلکه در «**پاراپسیکولوژی**» مباحثی مطرح می‌شود که از روانشناسی معمولی بسیار فراتر می‌رود و ما را به درک الهامهای روحی و وحی پیامبران ﷺ نزدیک می‌کند.

قرآن کریم نیز به جای ورود به مباحث کهنهٔ فیلسوفان، در عالم طبیعت وارد شده و نشان می‌دهدکه حشره ای چون زنبورعسل بدون آموزش از معلّم و مربّی، خانه سازی می‌کند و عسل فراهم می‌آورد و قرآن، فرآوردهٔ او را اثر «وحی غریزی» می‌شمارد و آن را به خداوند نسبت می‌دهد و می‌فرماید: وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ ... (النّحل/٦٨) «خداوندت به زنبورعسل وحی نمود...» آنگاه به وحی انسانی می‌پردازد و از رؤیاهای صادق (همچون رؤیای یوسف ﷺ و ابراهیم ﷺ) و الهامات روحی (چون الهام به مادر موسی ﷺ) و سرانجام از ارتباط با پیک‌های قُدسی (مانند وحی محمّد ﷺ) سخن به میان می‌آورد که بدون آموزش از آموزگاران بشری، آگاهیها و اطّلاعات درستی را در اختیار انسان می‌نهنـد. میراث بازپسین و روشن اینگونه وحی‌ها، خود قـرآن کریم است کـه بی استاد و کتاب و مدرسه، برای پیامبر این اُمّت فراهم آمده است.

آیا دنیای تازه و تحوّلات نوین، کدام راه را برای ابطال این اصول پیدا کرده است؟!

از اصول قرآنی که بگذریم به «**آموزشهای اخلاقی**» آن می‌رسیم. ما دراینجا فهرست گونه ای از این آموزش ها را نشان می‌دهیم تا معلوم شود که دنیای جدید با کدامیک از آنها معارضه دارد؟

۱) **عدالت حتّی دربارهٔ دشمنان**:

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُوا۟ ۚ ٱعْدِلُوا۟ (المائده/٨)

۲) **راستی در گفتار**:

قُولُوا۟ قَوْلًا سَدِيدًا (الأحزاب /٧٠)

۳) **عفو و چشم پوشی از خطاها**:

وَلْيَعْفُوا۟ وَلْيَصْفَحُوٓا۟ (النّور/٢٢)

٤) **تعهّد در ادای امانت**:

أَن تُؤَدُّوا۟ ٱلْأَمَـٰنَـٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا (النِّساء/٥٨)

٥) **ترحّم و مهربانی با یکدیگر**:

رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ (الفتح/۲۹)

٦) **سبقت در کارهای خیر:**

فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِ (البقره /١٤٨)

۷) **اصلاح میان مسلمانان:**

وَأَصۡلِحُواْ ذَاتَ بَيۡنِكُمۡ (الأنفال/۱)

۸) **ترک مجادلات ناروا:**

وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ... إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ (العنکبوت /٤٦)

۹) **پرهیز از سوء ظنّ بی‌دلیل:**

ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ (الحجرات/۱۲)

۱۰) **پرهیز از تهمت به مردم:**

ثُمَّ يَرۡمِ بِهِۦ بَرِيٓـٔٗا فَقَدِ ٱحۡتَمَلَ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا (النّساء/۱۱۲)

۱۱) **ترک استهزاء دیگران:**

لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ (الحجرات/۱۱)

۱۲) **ترک غیبت دیگران:**

وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًا (الحجرات/۱۲)

۱۳) **دوری از تکبّر و فخرفروشی:**

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ (لقمان/۱۸)

١٤ ـ دوری ازسخنان لغو و یاوه:

وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ (المؤمنون/۳)

۱۵) **پرهیز از ریخت و پاش و تبذیر:**

وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا (الإسراء/٢٦)

۱٦) **حفظ پیمان، حتّی با دشمنان:**

فَأَتِمُّوٓاْ إِلَيۡهِمۡ عَهۡدَهُمۡ إِلَىٰ مُدَّتِهِمۡ (التّوبه/٤)

۱۷) **رفتار نیک در برابر رفتار ناپسند:**

وَيَدْرَءُونَ بِٱلْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ (الرّعد/۲۲)

۱۸) **گواهی عادلانه، با وجود زیان شخصی:**

كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ (النّساء/۱۳۵)

۱۹) **جلوگیری از سرکشی هوای نفس:**

وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ (النّازعات/۴۰)

۲۰) **حفـظ وحـدت و دوری از پراکندگـــی:**

وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخْتَلَفُواْ (آل عمران/ ۱۰۵)

۲۱) **عفّت گزینی و پاکدامنی:**

وَلْيَسْتَعْفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا (النّور/۳۳)

۲۲) **خوش گویی با مردمان:**

وَقُل لِّعِبَادِى يَقُولُواْ ٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ (الإسراء/۵۳)

۲۳) **دفاع نکردن از خائنان:**

وَلَا تَكُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا (النّساء/۱۰۵)

۲۴) **یاری کردن ستمدیدگان:**

رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلظَّالِمِ أَهْلُهَا وَٱجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا (النّساء/۷۵)

۲۵) **پرهیز از تنازع و کشمکش:**

وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفْشَلُواْ (الأنفال/۴۶)

۲۶) **نیکی به والدین و نزدیکان:**

وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا وَبِذِى ٱلْقُرْبَىٰ (النّساء/۳۶)

۲۷) **دوری از عیب جویی و طعنه بر دیگران:**

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (الهمزه/۱)

۲۸) **پرهیز از بخل و حرص:**

وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ (الحشر/۹)

۲۹) **شکیبایی در سختی ها و مشکلات:**

وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ (البقره/۱۷۷)

۳۰) **ایثار و از خودگذشتگی به نفع دیگران:**

وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (الحشر/۹)

و نظایر این آموزشهای اخلاقی که در قرآن کریم به فراوانی ملاحظه می‌شود...

آیا خردمندان گیتی، کدامیک از این تعالیم را انکار می‌کنند و آیا دانشهای نوین با کدامین بخش از این آموزه ها برخورد دارند؟!

آنچه باقی می‌ماند، بحث در **قوانین حقوقی قرآن** است که ظاهراً نوگرایان به پاره ای از این قوانین اعتراض می‌نمایند، ولی باید توجّه داشت که **اوّلاً** قوانین حقوقی قرآن بر زیربناهایی تکیه دارد که بدون در نظرگرفتن آنها، تفسیر قوانین مزبور ممکن نیست. مثلاً قرآن کریم برای «**واحد خانواده**» أهمّیّت بسیار قائل شده و با متلاشی شدن آن مخالفت می‌نماید، ولی در غرب مدّتی است که از اهمّیّت این واحد اجتماعی کاسته شده است. از طرفی قوانین حاکم بر خانواده، با درجۀ أهمّیّتی که برای این واحد قائل شویم بستگی دارد. قرآن برای حفظ خانواده، مرد را (که غالباً به لحاظ قوای جسمانی نیرومندتر از زن است) قیّم خانواده قرار داده و مخارج و حمایت خانواده را بر عهدۀ وی نهاده است (النِّساء/٣٤) و زن به منزلۀ دستیار او در زندگی شمرده می‌شود. بنابراین به مناسبت آنکه مرد در زندگی بیشتر باید هزینه کند، سهم وی را از «میراث» نیز بیش از سهم زن قرار داده است و این امر، برخلاف منطق نیست و دلیل بر تحقیر شأن زن نمی‌باشد به ویژه که در خلال آیات میراث، ملاحظه می‌کنیم که گاهی سهام مرد و زن یکسان و برابر می‌شود چنانکه در سورۀ نساء می‌خوانیم:

وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُۥ وَلَدٌ (النِّساء/۱۱)

یعنی: «اگر (میّت) فرزندی داشته باشد، هر یک از پدر و مادرش (به طور مساوی) یک ششم از آنچه به جای نهاده است، سهم دارند».

پس چنانچه بنای قرآن بر آن بود که همواره به زن، ارج کمتری نهد چرا در اینجا برای پدر و مادر، سهم مساوی تعیین نموده است؟! از برخورد با اینگونه مسائل باید فهمید که تقسیم متفاوت میراث، با مسئولیّت های متفاوت مرد و زن در خانواده پیوند دارد وگرنه قرآن، ملاکِ برتری را تقوی شمرده نه **جنسیّت!** و می‌فرماید:

إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ (الحجرات/۱۳)

لذا مسائل حقوقی قرآن را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن زیربنای آنها و به تنهایی تفسیر کرد و باید مسائل مزبور را در ارتباط با یکدیگر مطالعه و ارزیابی نمود. در غرب چنانکه اشاره شد، خانواده به سمت دیگری در حرکت است. بسیاری از مردان و زنان، به کار و اشتغال در بیرون از خانه روی آورده اند و کودکان را به پرستاران سپرده اند. مرد و زن تقریباً مسئولیّتِ یکسان نسبت به خانواده احساس می‌کنند، از اینرو تقسیمِ نابرابرِ میراث به نظر آنها موجّه نمی‌آید. بنابراین مسلمانان در این قبیل امور حقوقی با دنیای غرب «**تفاوت مبنایی**» دارند ولی هیچ دلیلی نداریم که مبنای غربیان برتر و کاملتر از ما باشد به ویژه که امروز بسیاری از متفکّران غرب، نسبت به شکل زندگی خانوادگی در آنجا، اظهار نگرانی می‌کنند. کودکانی که زیر نظر پرستاران حرفه ای پرورش می‌یابند، از عواطف مادران خود کمتر بهره می‌برند و کمبود محبّت خانوادگی را بیشتر احساس می‌کنند. وابستگی زنان به مردان در غرب به دلیل استقلال مالی زن، کاهش یافته و به همین جهت آمار طلاق بالا رفته است. ما إذعان داریم که با دنیای جدید غرب در این قبیل امورِ حقوقی همراه نیستیم ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد آنها، در این‌موارد از ما پیشرفته ترند. مسائل دیگر حقوقی نیز وجود دارد مانند آزادیهای اجتماعی (به صورت افراطی). تولید آزادِ ثروت (حتّی از راههایی چون قمار و رباخواری و فحشاء!) و دیگر امور که میان تعالیم قرآن و آنچه در غرب می‌گذرد، تفاوت آشکار دیده می‌شود و در همۀ آنها، اختلاف ما مسلمانها با غربی‌ها اختلاف در مبنای کار است **زیرا که حقوق اسلامی، زیر بنای اخلاقی دارد ولی قوانین غربی در همۀ موارد مقیّد به رعایت اخلاق نیست.**

ثانیاً در مباحث حقوقی، معمولاً «**اجتهاد**» از حاکمیّت و نفوذ برخوردار است، چه بسا «**ضرورت‌های جدید**» و «**پیدایش عُسر و حَرَج**» و «**تغییر ماهیّت در موضوعات** و امثال اینها به تغییر شکل قوانین حقوقی بیانجامد. از اینرو قوانین مزبور همواره و در هرشرایطی، صورت ثابت و ایستا ندارد بلکه در بسیاری از موارد، متحوّل و پویا است و با شرائط تازه ـ بنا بر ملاکهای خودش ـ سازگاری نشان می‌دهد به ویژه که قرآن در خلال آیاتی چند، بدین قواعد اشاره نموده است مانند:

إِلَّا مَا ٱضۡطُرِرۡتُمۡ إِلَيۡهِ (الأنعام/۱۱۹)

مَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٍ (الحجّ/۷۸)

و امثال اینها که راه اجتهاد قرآنی را هموار می‌کنند.

در بخش دیگر از پرسش، دربارهٔ «**بازگشت مسلمانان به قرآن**» و آثار آن در پاسخگویی به «**مشکلات و مسائل امروزی**» سؤال شده بود. نخست باید ببینیم که بازگشت به قرآن چه مفهومی دارد؟ بازگشت به قرآن به معنای آنست که مسلمانان، تقدّم قرآن را نسبت به فلسفه و کلام و عرفان و تصوّف و فقه و حدیث و فتوی بپذیرند بدین معنی که آراءِ برگرفته از این رشته ها را بر قرآن «**تحمیل**» نکنند بلکه قرآن را «**امام کُلّ**» و پیشوای معارف و علوم اسلامی بشمار آورند.

روشن است این کار، **اوّلاً** موجب تقریب و نزدیک شدن مسلمانان به یکدیگر می گردد چرا که آنان را در پیرامون یک «**محور مشترک**» گِرد می‌آورَد، چنانکه در قرآن مجید سفارش شده است:

وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُواْ (آل عمران/١٠٣).

ثانیاً بسیاری از اندیشه های موهوم که از راه فلسفه های کهن و تصوّف افراطی و احادیث ساختگی و آراء ناموجّهِ فقهی در اذهان مسلمانان وارد شده، همه را پاکسازی می کند. **ثالثاً** احترام و اهمّیّت کلام إلهی و قوانین خداوند را در اذهان مسلمانان از حرمت افراد و شخصیّت ها بالاتر می‌برد و چنین تحوّلی برای جامعهٔ ما که مقدّسین و شخصیّت ها بر قوانین برتری یافته اند و به قول مشهور: «**رابطه**» جایگزین «**ضابطه**» شده است! از ضروری ترین امور شمرده می‌شود.

أمّا در **سطح جهانی**، قرآن رسالت اصلاح **ادیان آسمانی** را که به ورطهٔ اختلاف و تحریف کشیده شده اند، بر عهده دارد (النَّحل/٦٣ و ٦٤) **در تورات، خدای سبحان به صورت انسان جلوه گر شده و در انجیل، انسان (عیسی مسیح[ع]) به صورت خدا درآمده است!** در کتب مقدّسِ اهل کتاب به ساحت انبیاء إلهی، نسبت هایی داده شده که آنان را از اینکه نمونه های اخلاقی و سرمشق بشر باشند، به کلّی بیرون برده است.

اسکارلندبرگ فیزیکدان امریکایی در مقالهٔ خود می‌نویسد:

«**در خانواده‌های مسیحی، اغلب اطفال در اوایل عمر به وجود خدایی شبیه انسان ایمان می-آورند... این افراد هنگامی که وارد محیط علمی می‌شوند و به فراگرفتن و تمرین مسائل علمی اشتغال می‌ورزند، این مفهوم انسانی شکل و ضعیف خدا، نمی تواند با دلائل منطقی و مفاهیم علمی جور دربیاید و بالنّتیجه بعد از مدّتی که امید هرگونه سازش از بین می‌رود، مفهوم خدا به کلّی متروک و از صحنهٔ فکر خارج می‌شود.**»! (اثبات وجود خدا، مقالهٔ اسکارلندبرگ، ترجمهٔ احمد آرام، ص١٦)

قرآن کریم، اوصاف خداوندی را از «**تعطیل**» و «**تشبیه**» بیرون می‌برد و می فرماید:

لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ (الشّوری/۱۱)

و پیروان ادیان را از «**غُلُوّ**» و «**تقصیر**» برحذر می‌دارد و ندا در می دهد:

قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ (المائده/۷۷)

و بدین وسیله علاوه بر «**پاکسازیِ فرهنگ مسلمانان**»، ادیان و کتب مقدّس را که به دام تحریف افتاده اند، اصلاح می‌کند و اینست دلیل نیاز ما و جهانیان به این بازپسینِ وحیِ خداوندی.

وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلۡهُدَىٰٓ

مصطفی حسینی طباطبایی

مهر ماه ۱۳۷۹ ه ش